

نامه سرگشاده به "مجاهدین خلق ایران"

تصویب طرح "جبهه همبستگی ملی" توسط شورای ملی مقاومت ایران جدای از پاسخگویی به یک ضرورت انقلابی بر مبنای "عالیترین مصالح مردم ایران"، حکایت از ورود جسورانه به یک مرحله کیفی متفاوت دارد. اگر این "تغییر کیفی" واقعی باشد مسلماً قانونمندیهای خاص خود را نیز طلب می کند. بعبارت بهتر دیگر نه می توان با تاکتیکهای گذشته جلو رفت و نه می شود که با همان عینک سابق به صحنه سیاسی ایران نگاه کرد. نه سبک کارهای گذشته در کنش و واکنش با نیروهای خودی به کار می آید و نه اسلوبهای قدیمی رفتاری با جریانات سیاسی غیر خودی جواب دارد. اساساً ویژگی مرحله سرنگونی ایجاب می کند که درست در نقطه مقابل دشمن، به همان اندازه که صف بین خودی ها و غیر خودیهاشان برجسته تر شده و دایره خودیها هر روز تنگتر می گردد، در این سو اما در صف خلق و انقلاب، دایره خودی تمامیت خلق و نیروهای سیاسی آن، از چپ تا راست را دربرگیرد. برای این اما، به یک "سبک برخورد نوین" در راستای پاسخگویی به الزامات مرحله سرنگونی نیاز می باشد.

به لحاظ سیاسی صرف، مسئول شورا با ارائه این طرح توپ را با هوشیاری به زمین مقابل انداخته است. یگانه این است که تنها به تماشای بازی حریفان اکتفا کرد. راه درستتر از موضع مسئولانه انقلابی این است که از توپ تا وارد شدنش به دروازه دشمن لحظه ای نمی بایست که غفلت کرد. در این مسیر باید ضمن تلاش برای حفظ توپ، بلاوقفه به یارگیری پرداخت. پاسخگویی به الزامات پروژه "جبهه"، درجه جدی بودن این طرح را نشان می دهد. من به شخصه دقیقاً برخلاف سال ۱۳۷۳ اینبار این طرح را بسیار جدی می دانم. نه به این خاطر که معتمد مجاهدین تغییر کرده اند. نه نه! بر اساس این تحلیل که عقیده دارم شرایط کیفی تغییر کرده است. و بر این اساس که علیرغم نقاط افتراقم با مجاهدین، در اندکی و پتانسیل انطباق انقلابی آنان با شرایط متحول و توان پوسته شکننده و بن بست گشایانه آنان هیچگاه تردید نداشته ام.

یک تحلیل و دو پیشنهاد

مجاهدین بر مبنای استراتژی "جنگ آزادیبخش نوین"، ابزار اصلی سرنگونی را اساساً "ارتش آزادیبخش ملی" می دانند. ضمن اینکه غلظت تکیه بر ارتش طی سالهای گذشته تفاوتی کمی داشته است. در سال ۶۸ مریم رجوی پس از قرار گرفتن در جایگاه "مسئول اول مجاهدین"، اعلام می دارد که: "با همین ارتش آزادیبخش می توان و باید رژیم خمینی را سرنگون کرد!" تشکیل "ستاد فرماندهی عملیات نا منظم" در سال ۷۲ و ارزیابی حرکتیهای اجتماعی و قیامهای مقطعی در داخل بویژه پس از خرداد ۷۶ به مثابه "عنصر مکمل در استراتژی" و نهایتاً ورود قاطعانه "عنصر اجتماعی" به خیابان نیز هیچکدام جایگاه و نقش "ارتش آزادیبخش" در کادر استراتژی را ذره ای دستخوش تغییر قرار نداده است.

به اعتقاد من با توجه به "وضعیت انقلابی" در جامعه و موقعیت بسیار حساس و تعادل ناپایدار و شکننده در منطقه و از همه مهمتر خواهان نداشتن یک مقاومت مسلح، مستقل و سازش ناپذیر در کادر نظم نوین جهانی، تجدید نظر در جایگاه ارتش آزادیبخش در استراتژی از اهمیتی حیاتی برخوردار است.

یعنی ضمن تاکید بر حفظ و اقتدار ارتش آزادی، می بایستی مرکز ثقل و کانون اصلی مبارزه به داخل کشور انتقال یافته و سازماندهی قیام بوده ای از طریق هدایت مستقیم حرکتیهای اعتراضی و مداخله در تعیین شعارها و سمت و سوی اعتراضات و جنبشهای خودانگیخته اجتماعی، در دستور کار قرار گیرد. بدیهی است که این تجدید نظر در جایگاه ارتش، تبعات خاص خود را به لحاظ تاکتیکی نیز بدنبال خواهد داشت. برای مثال در زمینه نیرویی، عضوگیری برای مبارزه مسلحانه، به فرستادن عناصر داوطلب به عراق، محدود نمی گردد و گسترش کیفی از داخل نیز امکان پذیر می شود. دگرگونی بنیادی در ذهنیت نسبت به عنصر اجتماعی و اعتماد به نیروهای بالقوه انقلاب در داخل نیز از تبعات ضروری این انتقال مرکز ثقل می باشد.

کارکرد ارتش آزادیبخش را من بیش از آنکه متوجه سرنگونی بلاواسطه رژیم ببینم، در ضرورت بی تردید وجود آن در شرایط فروپاشی رژیم و بوجود آمدن خلاء قدرت ناشی از آن و شرایط بغرنج پس از فروپاشی می دانم. همانگونه که کارکرد دیپلماسی انقلابی مجاهدین را برخلاف تحلیل ساده لوحانه موجود در بیرون شورای ملی مقاومت مبنی بر قصد ساخت و پاخت با غرب، جدای از تلاش برای خنثی کردن حمایتیهای سیاسی از رژیم توسط غرب و شرق عالم، بیشتر متوجه دوران پس از سرنگونی می دانم. ارتباطات گسترده دیپلماتیک کنونی در واقع فراتر از باز کردن فضای بسیار حیاتی تحرک سیاسی آزادانه جنبش مقاومت مسلحانه و حفظ پشت جبهه آن در غرب، پایه های شناسایی دولت برآمده از انقلاب را نیز که همواره در طول تاریخ معاصر یکی از مهمترین مشکلات و موانع پیش راه انقلابات پیروز بوده اند، اجر به اجر بنا می کند.

سرنگونی یا فروپاشی

فروپاشی رژیم می تواند اشکال گوناگون داشته باشد. به تعارض کشیده شدن تضاد میان باندهای مختلف حاکمیت و وقوع درگیریهای مسلحانه متعاقب آن یکی از این اشکال است. تهاجم نظامی آمریکا شکل دیگر آن می باشد. یک احتمال هم برای افتادن سلسله ای از اعتراضات و درگیری های خیابانی مشابه ۱۸ تیر ماه ۷۸ و ناتوانی رژیم در سرکوب نظامی کامل آن می باشد. تمامی این شقوق چه بگونه ای مستقل و چه بصورت تلفیقی از آنان در غیاب عنصر رهبری کننده قیام در صحنه، در بهترین حالت راه به فروپاشی رژیم و ایجاد خلاء قدرت می برد. "ارتش آزادیبخش ملی"، لاجرم عامل پرکننده آن خلاء قدرت می تواند که نباشد.

بویژه که تهدید اشغال نظامی بخشی از خاک ایران توسط نیروهای حاضر و آماده آمریکایی و یا حداقل تهاجمات هوایی به منظور متزلزل کردن قدرت سیاسی حاکم و هموار کردن راه کودتا از درون نیز آنقدرها غیرواقعی بنظر نمی آید. **ضمن آنکه به اعتقاد من تعیین تکلیف استراتژیک ایران، هسته مرکزی تمامی تحرکات امپریالیستی اخیر در منطقه را تشکیل داده و در راس برنامه های جناح یهودی - آمریکایی "بازها" قرار دارد.**

حاکمیت بر منابع نفتی دریای مازندران که به لحاظ مرعوبیت، ذخایر نفتی رو به اتمام دریای شمال را پشت سر گذاشته است، تثبیت قدرت بلامنازع رژیم نژادپرست اسرائیل در منطقه و تغییرات جغرافیایی ضروری متعاقب آن، تسلط بر ذخایر نفتی عراق که از آن به عنوان دومین ذخیره نفتی دنیا به لحاظ بزرگی نام برده می شود، مقابله با تهدیدات روزافزون ارتجاع مهاجم اسلامی در عربستان سعودی و کنترل افغانستان و از همه مهمتر حاکمیت بر منابع آب منطقه که در سالیان آینده جایگزین جنگ نفت خواهد گردید، همه و همه بدون تعیین تکلیف استراتژیک ایران از هیچ تضمینی برخوردار نخواهد بود.

با عنایت به این تحلیل حتی اگر بخش کوچکی از آن نیز به واقعیت نزدیک باشد، ضرورت یک نگرش نوین به استراتژی جنگ آزادیبخش نوین و کارکرد "ارتش آزادیبخش" و "**سرمایه گذاری استراتژیک در داخل**" در راستای سازماندهی حرکت های اجتماعی از درون و رهبری قیام در صحنه و ایجاد یک سپر حفاظتی قدرتمند برای ورود ارتش آزادی را به هزار زبان فریاد می کند. این تنها راه تبدیل آگاهانه "پروسه فروپاشی" به **سرنگونی سازمان یافته** و تصاحب قدرت سیاسی و یگانه تضمین جلوگیری از براه افتادن یک حمام خون احتمالی و تحریکات خارجی محتمل در جهت ایجاد یک جنگ داخلی برای به شکست کشاندن چند باره انقلاب می باشد. اگر برآستی ویژگی عمده **قیام در راه** و تفاوت کیفی آن با **قیام بهمین** سازمان یافتگی آن است، پس برای **سازماندهی قیام**، راهی جز بازکردن گره این "**پیچ استراتژیک**" نیست.

قیام ۱۸ تیرماه ۷۸ دو پیام در خود داشت. شکست راه حل مسالمت آمیز در برخورد به ارتجاع هار تا دندان مسلح و حقانیت مقاومت قهرآمیز در برابر آن از سویی و آیین تمام قد **غیبت** اسف انگیز آلترناتیو سرنگونی طلب مدعی رهبری انقلاب نوین از سوی دیگر! این غیبت چه در جنبش سرفراز دانشجویی، چه در جنبش اعتراضی معلمان و چه در حرکت های رادیکال کارگری، تلخی خود را هنوز هم به کام تمامی آنانی که برآستی درد خلق و انقلاب داشته و سرنوشت "انقلاب نوین" برایشان دغدغه خاطر همیشگی است ریخته و می ریزد.

به خلق سلامی دوباره باید کرد

اگر بواقع بزرگترین خیانت خمینی ضربه زدن به اعتماد خلقی بود که ناآگاهانه برایش فرش خون گسترده بود، پس بزرگترین خدمت سازمان رهبری کننده انقلاب بسی فراتر از فدای تمام عیار در مبارزه انقلابی مسلحانه، چیزی جز بازسازی دوباره اعتماد نمی تواند باشد. با نگاهی عمقی به روابط و مناسبات حاکم در جامعه و تنظیم رابطه درونی نیروهای سیاسی، که در مجموع خود برآیند سطح مشخص آگاهی اجتماعی و شعور سیاسی می باشد، دو مقوله را می توان بسادگی تشخیص داد:

۱ - بحران اعتماد ۲ - بحران ارتباط

صحنه سیاسی ایران در تمامی این سالهای سیاه لحظه ای بدور از این دو بحران نبوده است. در میان جریانات سیاسی ضد رژیم آنچه که کمترین اهمیت را داشته است، ضرورت داشتن دیالوگ و ارتباطات سیاسی مستقیم با یکدیگر بوده است. یعنی چیزی که در کادر یک جامعه مدنی بورژوازی نیز از **بديهيات دنياي سياست** به شمار می آید! اشخاص و نیروهای سیاسی ما بجای **گفتگوی با هم**، همواره **درباره هم** سخن گفته و عریضه نوشته اند. غلبه بر این دو بحران امکان پذیر است. این مهم تنها از عهده آن نیرویی برمی آید که پتانسیل تبدیل شدن به نقطه امید و اعتماد دوباره خلق و توان بسیج نیرو و صلاحیت رهبری یک "انقلاب نوین" را برآستی دارا باشد. در راستای اعتقاد به ضرورت پیروزی "پروژه جبهه" و مبارزه به منظور غلبه بر بحران های فوق دو راه حل زیر را پیشنهاد می کنم:

۱ - نشریه مجاهد، با اختصاص دادن صفحات ویژه ای، تحت عنوان "جبهه"، به درج **تمامی** مباحث حول جبهه همبستگی ملی پرداخته و به یک "بحث نظری" درون نیروهای جمهوریخواه مخالف با تمامیت رژیم "جمهوری اسلامی" دامن بزند. درج نظرات مخالف نشان اقتدار سیاسی و اعتماد به نفس مجاهدین می باشد. انتشار یکسویه مطالب صرفا تایید آمیز برخی هواداران همیشگی، اگر دافعه نداشته باشند، مسلما خالی از هرگونه جاذبه ای می باشد. هیچ کس بهتر از مسئولین خود مجاهدین به این نکته اشرف ندارد که از میان بسیاری از این به به و چه چه گویان نه عنصر رزمنده بیرون می آید و نه شخصیت سیاسی! **بديهی** است که نشریه مجاهد به مثابه ارگان "سازمان مجاهدین خلق ایران" **حق** دارد، هر چه را که در جهت تبلیغ مواضع سیاسی و ایدئولوژیک خود درست و ضروری تشخیص می دهد، منتشر نماید. بحث من عمدتا معطوف به مصالح **خلق** و الزامات "پروژه جبهه" می باشد و نه چیز دیگر.

۲ - هیئتی از سوی مسئول شورای ملی مقاومت به منظور انجام **مذاکرات مستقیم** با جریانات سیاسی منطبق با ماده دو طرح جبهه همبستگی در بیرون شورا تشکیل گردیده و مباحث مورد مذاکره برای اطلاع عموم بی کم و کاست منتشر گردد. اعضای این هیئت می تواند از درون و بیرون شورا انتخاب گردد ولی حضور نماینده رسمی سازمان مجاهدین خلق در این هیئت **الزامی** است. اطلاع دارم که بسیاری از جریانات سیاسی از این تماس رسمی مستقیم استقبال خواهند کرد. از درون این مذاکرات مستقیم به فرض محال، هیچ چیز اگر بیرون نیاید فرهنگ گفتگوی **باهم** را جایگزین بحث های بی حاصل **علیه هم** و یا **درباره هم** خواهد کرد. فراتر از آن پایه ریزی یک ساختار سیاسی دمکراتیک و آزاد در فردای سرنگونی راهی جز اینرا در مقابل ما نمی گذارد. **حل و فصل "بحران ارتباط" بی تردید راه غلبه بر "بحران اعتماد" را بسی هموار خواهد کرد.**